

از سلسه پژوهشهای شناخت عرفان ایرانی

آزردن مورروا نیست:

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

فردوسی

دکتر جواد برومند سعید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

از دیدگاه عرفان دنیا زندان و دوزخ است، زندگی در ظلمت دنیای مادی بسیار سخت و جانگزا است، همه کسانی که درین دنیا هستند چه آنها که زر و زور دارند و چه آنها که مستمند و بی نوا هستند همگی در سختی و دشواری می‌زیند، اما خودشان که به این زندگی عادت کرده‌اند، نمی‌فهمند در چه بلایی گرفتارند. ازین روی عرفان تنها وظیفه انسان را در چند روزه هستی گره‌گشایی و دستگیری از خلق میدانند. در آموزشهای عرفانی، خدمت به خلق بالاترین تکلیف یک انسان کامل تعیین شده است.

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

سعدی

گناه بزرگ عرفان آنست که باری بر بارهای آدمی که در چنگال دنیایی پر محنت
اسیر است افزوده و او را بیازارند

مباش در پی آزار خلق و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست

پیام و سفارش عارفان به بشریت همواره اینست که: تا میتوانید باری از دل مردم
برداشته و به آنها راحت رسانده و آسایش خلق را بر آسایش خود ترجیح بدهید! مبادا
ناخنی که برای گره گشایی هاست به عزم خراشیدنها بکار برود!

بهوش باش دلی را به سهو نخراشی به ناخنی که توانی گره گشایی کرد

صائب

در آموزشهای عرفانی بی آزاری آنقدر وسیع و فراگیر است که شامل حیوانات هم
می شود. آنچه درین مقوله ارائه می شود تنها نظرات و سفارشهای آنان در مورد «نیاززدن
مور» ارائه می شود، و در توجیحات آنان دو علت برای این بی آزاریها می توان مشاهده کرد.
از اینقرار:

الف - از آنجائیکه درین دنیا هر کس هر چه بکند نتیجه آن را می بیند، بنابراین حتی به
مورچگان هم نباید بدی کرد زیرا کیفر آن به خود انسان برگشت می کند. ازین رو شرط
بی بیم زیستن بی آزاری است.

تسامن منم از طریق زوری نازرد زمن جناح موری

لیلی مجنون ص ۴۴

بگذر از این و شنو اینجا نفس

ناگهان از غیب تیری خورده است

لسان الغیب - عطار - ص ۱۲۲

«آزردن مور» و مگس بسیارست

بی بیم زید کسی که بی آزارست

اوحمدالدین کرمانی ص ۲۶۱

حق دشمن خود مکن به تعلیم کسان

«آزار به اندرون موری» مرسان

بابا افضل ص ۱۵۷

که بس مختصر آیدم این جهان

نیز زدی بر همتم رایگان

شاه شجاع - بنقل تاریخ عصر حافظ ص ۳۲۶

چرا دریغ و خم گردون چو موج گوهرم دارد

بر دل «موری» اگر از تو غیباری باشد

شد سلیمان هر که دست خود حصار مور کرد

صائب قطب سقلمه چرا بی سپرم کرد

هر گز به سهو خاطر موری نخسته ایم

دیوان صائب ص ۳۷۱/۳۷۵-۷۳۷۵/۶۵۵/۵۶۳/۱۵۰

درین دیار دل کافران مسلمان است

ما اگر دست هوس در کمر مور کنیم

کلیم کاشانی ص ۲۷۰/۱۵

هیچ بدتر نیست از آزار کس

هر که در «آزار موری» بوده است

نزدیک کسی که عاقل و هشیارست

آزار کسی مخواه و بی بیم بزی

با زنده دلان نشین و با خوش نفسان

خواهی که به منزل سلیمان برسی

دلا ملک ما عالمی دیگرست

به «آزار موری» همه ملک جم

دل موری نشد مجروح از تیغ زبان من

زنده در گور کند حشر مکافات ترا

کعبه را دریافت هر کس خاطری معمور کرد

دانسته «قدم بر سر موری» ننهادم

مردم چرا به خرمن ما افتاده اند

شکست خاطر موری روانمیدارد

از پی کینه ما تیغ ببندد به میان

تادل آزاری موری ز تو صادر نشود مار هم با تو ندارد سر پر خاش و ستیز
مجنوب علیشاه ص ۱۴۶

گر سلیمان بر غم مور ضعیفی رحمت آرد در بر صاحب‌دلان والای و سرافراز گردد
باده عشق ص ۲۷

ب- بنا به اعتقاد عارفان، مال دنیا، حتی ملک سلیمان، آن ارزش را ندارد که بخاطر آن دل موری را آزرده کرد. غارف حتی آزار دیگران را با بردباری تمام تحمل می‌کند و با آزردن خلق در صدد تلافی بر نمی‌آید. مگس را هم از خود دور نمی‌کند. اینک شواهدی از آثار عارفان درین زمینه:

مردی وقتی خوش گشت فرشته خود را دید، ویرا گفت: چه باید کرد تا مردم شما را ببینند؟
گفت: هیچ جانور نباید آزرده. این مرد هیچ جانور نمی‌آزرده. فرشته می‌دید. روزی مورچه‌ای ویرا بگزید، لثیه (؟) بروی زدلثیه به جامه باز داد تا آن مورچه بیفتاد. پس آن هرگز فرشته ندید.

کشدند آزار از خلقان، نیاز آزند موری را یقین علم و ادب باشد همه گفتار درویشان
رسائل جامع انصاری ص ۸۰

مرد دنیا کرامتی نبود قیامتی جز قیامتی نبود
گر ترا خشم و آز پرتگی بازرده بر زمین موری از تونازارد
حدیقه الحقیقه ص ۴۲۲

چو من در خدمت زلفت کمر چون مور بر بستم به غارت کردن موری سلیمانی مکن چندین
چنان باید که مور از تونرتجد مکن با بنده حق جز درستی
خوری خونابه صد سال اندرین راه همه با دست اگر یک دل نجستی
دیوان نظامی ص ۳۲۸/۳۲۰

از سلسله پژوهش‌های شناخت ...

نازرد ز من جناح موری
شوریدن کار کس نجستم
لیلی مجنون - نظامی ص ۴۴

تا من نیم از طریق زوری
دری به خوشاب کس نشستم

ز عاشقان نرسد هیچ مور را آزار
دیوان رفیع اقبانی ص ۹۳

چگونه بوسه نهم بر خطت چو دانی آنک

«[با یزید چون از مکه می آمد به همدان رسید تخم معصفر خریده بود، اندکی از و بسر آمد بر خرقه بست چون به بستام رسید یادش آمد خرقه بگشاد مورچه ای از آنجا بدر آمد، گفت: ایشانرا از جایگاه خویش آواره کرده ام برخاست و ایشان را به همدان برد. آنجا که خانه ایشان بود بنهاد.»

تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۱۳۲

که ما به منع عطا مور را نیازاریم
ای که تو موری بنیازرده ای
دیوان مولانا ج ۲ ص ۷۲۸/۸۴۴

تو ملک کدکن و هب لی بگو سلیمان وار
آتش در ملک سلیمان زدی

که باز آمد سلیمانی که «موری را نیازارد»
دیوان مولانا ج ۳ ص ۵

صلا زده دهد و قمری که خندان شو، دگر مگری

آن تامل که تو در زلف و بنا گوش کنی
میل بعضی به خیر و بعضی به شر
وان دگر سنگ برو شرف دارد
کلیات سعدی ص ۸۶۷/۶۹۹

مرد باید که نظر بر ملخ و مور کند
همه فرزندان آدمند و بشتر
این یکی مور از و نیازارد

گر بود ملک سلیمان ترک کن
سر موران که زیر پای تواند
دیوان سیف فرغانی ج ۳ ص ۱۹۰/۱۴۵

هر چه موری را بیازارد ز تو
ای سلیمان بدسگال مکوب

سالمکان از بهر حظ نفس خود	خاطر موری نبخراشیده‌اند خمخانه وحدت ص ۵۰
راه ما راه درست است به مسکینی رو	تا ترا دست دهد خاطر موری مخراش دیوان علاءالدوله سمنانی ص ۱۴۴
گر شده‌ای جم مکن آزار مور	ز آنکه چو بهرام شوی صید گور خمسه خواجو ص ۳۰
چون روی نرم باش و آهسته	تا نگردند خاکیان خسته
از تو موری اگر بیازارد	پشت آن را به حشر باز آرد
مکن آزار خلق و گور ببین	با سلیمان چه گفت: مور ببین
بر ضعیفان روانباشد زور	چه ملخ باشد آن ضعیف چه مور دیوان اوحدی مراغه‌ای ص ۵۶۰
به غیر مور چه‌ای تیغ وقت، قصد عدو	روانداشته هر گه که موری آزاری
به غیر لمعه‌ی تیغت که او را می کشی در خون	روا هرگز نمیداری که موری را برنجانی دیوان سلمان ساوجی ص ۳۲۹/۳۲۹
به آن لب میازار موری کمال	که آن نیز جان دارد و جان خوش است دیوان کمال خجندی ص ۱۷۴
تیسر را از کیش می آرد دل آزاری برون	بردل موری مخور گرهست درد دین ترا
چرخ عاجز کش چرا در خاک و خونم می کشد	پای من دست حمایت بود دایم مور را
من نه آنم که گران بردل موری باشم	ناز در چشم تو چون خواب گران کرد مرا
بردل موری اگر ناخن رسید	سینه‌ی صائب از آن افگار شد
با نیک و بد جو آینه صافی است باطنش	نشسته است بردل موری از و غبار

از سلسله پژوهش‌های شناخت ...

گردش پرگار گردون گردد از مرکز تمام
رحم کن بر ناتوانان کز دهان شکوه مور
عاجزان را دستگیری کن که موران ضعیف
نیست نقمی گر سلیمان سایه بر مور افکند
می‌تواند رخنه در ملک سلیمان افکند
حفظ خرمن راز نقش پا دعای جوشنند

دیوان صائب جاب قهرمان ص ۱۲۶۸/۲۴۰/۲۶۸/۴۷۸/۶۴۸/۸۴۸/۱۲۶۴/۱۲۶۴/۱۲۶۸

تا توانی جو خاک شو پا مال
لیک از کبر پا منه بر مور
ارمغان - مستور علیشاه ص ۸۴

نهاده زروزی که پا بر زمین
نگر دیده موری ازو خشمگین
تذکره میخانه ص ۷۵۵

هرگز غبار خاطر موری نبوده ام
این سلطنت به ملک سلیمان برابر است
تذکره بیمانه ص ۴۵۹



۱- اگر خدا بخواهد این موضوع را مفصل‌تر مورد بحث قرار خواهیم داد.